

## جنبش روشنفکری ایران: چالشها و فرصتها (۵)

علی سالاری

در نوشته قبل از ضرورت بازیابی و بازسازی حکمت ایرانی سخن بمیان آمد و سه مرحله نخست بیداری ایرانیان (اول، دوران قنات سازی و پیدایش فرهنگ خسروانی، دوم، فرهنگ پهلوی دوران ساسانی و بازگشت به خرد گرایی دین بهی، و سوم، شکوفایی علمی دوان اسلامی و فرهنگ اشراق ایرانی) پرداخته شد. این نوشته به برخی جنبه‌های نظری اختصاص یافته و پی گیری بحث مربوط به مراحل بعدی جنبش بیداری ایرانیان به نوشته های بعدی موکول می گردد. رابطه با موضوع قنات ها، هفته گذشته خبر علمی جالبی در رابطه با تأثیر تغییرات عمده جوی بر تمدن های بشری، توجهم را بخود جلب کرد. پیش از این، نظریه غالب علمی اینبود که صعود و افول تمدن ها (در آفریقا، آسیا و بعد هم اروپا) تابعی از تغییرات عمده آب و هوایی بوده است [1]. هفته گذشته در خبرها آمده بود که محققان به این نتیجه رسیده اند [2] که تمدن های بشری نه تابع تغییرات عمده جوی بلکه حاصل انطباق انسان با این دگرگونی های طبیعی بوده اند. وقتی با این مطلب بعنوان یک دستاورد تازه علمی برخوردیم، خنده ام گرفت، با خودم گفتم این کلمه "انطباق فعال" که با آموزه های "مثبت" مجاهدین ملکه ذهن نسل انقلاب شده بود، انگار کشف الاسرار بوده که فعالین جنبش دانشجویی زمان شاه در گروه مطالعاتی محمد حنیف نژاد بدان رسیدند و ما خبر نداشتیم. عطف به این موضوع، دو نکته دیگر نیز می خواهم اضافه کنم.

تا آنجا که مربوط به این تازه ترین نظریه علمی می شود، صنعت حفر قنات آغاز چرخشی کلیدی در تنظیم رابطه بین انسان و طبیعت بود. پیش از آن، تقریباً ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد، تمدنهای آفریقایی با گرم و خشک شدن آب و هوا، به ساحل رودخانه ها، دریا ها و یا مراتع سرسبزتر کوچ کردند. در حدود ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد، تغییرات آب و هوایی نقش عمده ای در افول سایر تمدنها، مثل آکاد های بین النهرین ایفا کرد [3]. با سومین تغییر عمده آب و هوایی پس از دوران هولوسن (به آخرین دوران یخبندان و آغاز رشد تمدن بشر از ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد اطلاق می گردد) حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد، باعث خشکی منطقه فلات ایران، و نابودی تمدن هاراپان شمال هندوستان شد [4] ولی ایرانیان با کشف صنعت حفاری قنات راه بقای خود را یافته و آغاز گر دوران جدیدی از غلبه انسان بر طبیعت شدند. همین امر سبب تجربه یک دوره تمدنی شکوفا در فلات ایران شد. از آن پس نوع انسان به قدرت بکارگیری خرد، خلاقیت و توانمندی خود برای غلبه بر طبیعت واقف تر گردید، انسانی که تا پیش ازین تابع تحولات و تغییرات جوی بود، با کشف قانونمندی های طبیعت، قادر به تسخیر و به خدمت گرفتن ذخایر آن شد.

دوم، روش زندگی عمدتاً متکی بر قنات در فلات ایران به شکل گیری نوع متفاوتی از تفکر و نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی راه برد که با نوع تمدنهای مردمان سواحل دریا - فنیقی ها ( و بعد یونانی ها و رومی ها) و نیز حاشیه رودخانه های بین النهرین - سومری ها ( و بعداً اعراب) متفاوت بود. در حالیکه تمدن های بین النهرین، و بدنبالش اعراب، متکی بر مونیسم قبایلی بود؛ که حتی در دوران اسلامی با سنت خلافت قبایلی ادامه یافت [5]، تمدن ایرانی ها مبتنی بر نظام فکری دوآلیته زرتشتی و مانوی (خدا و شیطان، نور و تاریکی، خوب و بد، فرشته و دیو، خیر و شر)،

ولي فرهنگ غالب بر فنيقي ها و بدنبالش يونانيان و روميان به چند خدائي - عمدتاً تثليث عقيدتي، اجتماعي و سياسي (ترکيبي از سلطان، کشيش، و زمين دار) بود. اين اشکال متفاوت توليد، زندگي و تفکر، به تشکيل نظام هاي متفاوتي راه برد که در سياست، جامعه، و اقتصاد از قواعد و قوانين يکساني پيروي نمي کردند. مارکس و انگلس در پيگيري و شناخت سرچشمه اين تفاوت "توليد آسيابي"، که به مالکيت خصوصي و شکل بندي طبقاتي (دهقان و فئودال) نوع غرب نيانجاميده بود، به توضيح قانع کننده اي، نرسيد (اين موضوع را در نوشته هاي آينده پي خواهيم گرفت).

گفته شد که تفکر دولتيه ايراني در همه ابعاد حيات اجتماعي ايران ساري و جاري بود. نظام سياسي جامعه، هر زمان ثبات ميافت، به ترکيبي از تعادل قواي مذهب و سلطنت (شاه و شيخ، اول زرتشتي و بعداً اسلامي) مي انجاميد. مردم بمثابه رعايا و يا موالی (در دوران اسلامي) ملک طلق شاه و روحانيون هم اکثراً از زمين داران بودند. اساس اين حکومت "جبر" بود و "شرع"، از "حق" و "قانون" خبري نبود. همه چيز بسته به نقش اساطيري شاه، فر ايزدي، و يا قدسي رهبران مذهبي بود. حتا خان زمين دار و رهبران عشاير و قبايل، جايجاهي در سلسله مراتب رسمي حکومتي نداشتند. بهمين دليل، پارامتر "اخلاق" اساسي ترين نقش را در رابطه شاه با رعيت، کما اينکه ساير مذاهب و قبائل ايفا مي کرد. بعلاوه، آموزه هاي اخلاقي، اساس پيوند هاي اجتماعي بين مردمان را تشکيل مي داد. اين سنت ها هنوز هم در روابط و مناسبات اجتماعي مردم ايران قابل رديابي هستند. يادم ميآيد که در شهرستان محل زندگيم (قائن) در دوران کودکي، دزدي و اعتياد و ساير جرائم اجتماعي (برعکس دوران اسلامي) بسيار کم بود، نه بخاطر اينکه مردم قانون شناس بودند و يا قوانين را خوب رعيت مي کردند، بلکه بخاطر اينکه پيوندهاي اجتماعي شديداً اخلاق گرايانه بود. اگر کسي کيف پولش را گم مي کرد، از بلندگوي مسجد محل صدا مي زدند و صاحب آن، کيف و پولش را دست نخورده تحویل مي گرفت. بسياري از کسبه، موقع نهار و اي بسا شبها درب مغازه (مثلاً ميوه فروشي) را باز مي گذاشتند و شيطان ترين بچه هاي مدرسه هم به فکر دستبرد نمي افتادند. يکبار موقع امتحانات مدرسه، دوچرخه ام را سر فلکه اصلي شهر جا گذاشته بودم و بعد از اتمام امتحانات بسراغش رفتم که هنوز سرجايش بود.

دستاوردهاي زرتشت و کورش، (اولي خالق اخلاق، و دومي فرمانرواي اخلاق گرا) هنوز براي اهل فن و فلسفه قابل تحسين، رازآلود و آموزنده است. نيچه، فيلسوف اخلاق گراي اروپا، در پي يافتن منشاء اخلاق انسان به زرتشت رسيد و کتاب "پس چنين گفت زرتشت" را نوشت. هفته گذشته پروفيسور وين هادسون، جامعه شناس پيش کسوت استراليا از عظمت کار زرتشت و تأثير آن بر ساير اديان مي گفت. برايش خيلي جالب بود وقتي توضيح دادم که در نظام سياسي ايران حکومت دوگانه ترکيبي از سلطنت و مذهب بود. شاه حاکم مطلق، و مردم رعاياي او محسوب مي شدند، "قانون و حقي" براي مردم قابل تصور نبود، بهمين دليل اوليائي دين به اخلاق فرامي خواندند. بدينسان، پيامبر ايرانيان زرتشت، پيامبر اخلاق بود و به "پندار نيك، گفتار نيك، و کردار نيك" فراخواند. در ايران، شاه عادل، شاه اخلاق گرا بود و جامعه سالم نيز جوامع اخلاقي تر بوده اند (و نه قانوني تر). ولي متأسفانه، دين فروشان حاکم بر ايران امروز، با استبداد و فساد زير پرده دين، آبرو و اعتبار دين را نزد مردم خدشه دار کرده و اين پايه اخلاقي جامعه ايران را نابود کرده اند. اين را بايد از بزرگترين ضربه نظام سياسي مذهبي بر پيکر دين و روابط اجتماعي مردم ايران بحساب آورد.

یکی از نواقص عمده این سیستم دوالیته (ترکیب مذهب و دولت) این بوده است که، بجز در مواردی استثناء، بطور سیستماتیک جایی برای سایر مذاهب و قبایل ایرانی برسمیت نمی شناخت. بخصوص وقتی مدعیان دین و دولت پشت به مردم می کنند، در شقاوت و سفاکی حدی نمی شناسند. شورشها و جنگ های داخلی بین عشایر، ایلهها و اقوام ایرانی نیز عمدتاً بدلیل همین ضعف نظام سیاسی مرسوم در ایران بوده است. این رسم چنان جا افتاده بود که حتی وقتی رهبران قبیله ای بر دیگری پیروز شده و به سلطنت می رسیدند، باز به همان سنت پیشین سلطانی باز گشته و حقوق سایر ادیان و نیز اقوام را رعایت نمی کردند. بدینسان، نمونه کوروش و داریوش، درنهی برده داری و برپایی نظامی چند قومی و چند مذهبی، و احترام به تنوع فرهنگی و آزادی مذهبی، در تاریخ ایران کم نظیر و بی دنباله، و در تاریخ اسلام بی مانند و غیر قابل فهم مانده اند.

یکی از نقائص عمده نظام آموزشی ایران، اعم از مدرن و نیز حوزوی-اسلامی، این بوده است که هر دو به فرهنگ و سنن ایرانی، بعنوان پدیده ای بیرونی نگریسته اند. بعد از تسلط اعراب، اندیشمندان مسلمان ایران -از فارابی تا ملا صدرا- تلاشهایی در راه آشنی دادن بین سه فرهنگ ( مونیسم عربی- اسلامی، دوالیته خسروانی- ایرانی، و پلورال یونانی) بعمل آوردند، ولی با ورود آخوندهای جبل عاملی لبنان به ایران در دوران صفوی، شیخ بهایی و علامه مجلسی عزیز شده و ملاصدرا و میرداماد به حاشیه رانده شدند. در نظام آموزش سنتی حوزوی ایران، تحقیق و تفحص در باره تاریخ و فرهنگ ایرانی و نیز یونانی ها به کنار گذاشته و عملاً تعطیل شد. در آموزش سنتی حوزه های علمیة مذهبی، فراگیری و دنباله روی از جهانبینی بسته متافیزیک و نظام فکری قبیلگی سومری ها و اعراب وجه غالب پیدا کرد. این بود که دنبال کردن آن فرهنگ تک بعدی عربی-اسلامی هم در نهایت به تولد همین مولودی نامیمون و قرون وسطایی ولایت مطلقه فقیه در ایران انجامید.

همانطور که تقلید کورکورانه از اسلوب فکری عربی - اسلامی برای ایرانیان زیانبار و بد فرجام بوده است. تسلیم و سرسپاری و کپی برداری کورکورانه از دستاوردهای مدرنیته اروپا نیز بکار ایران نیامده و نمی آید. مطلق نگری در هر دوسو بی نتیجه و زیان بار است. آموزش مدرن در ایران نیز تا حد زیادی کپی برداری و ترجمه و یا فراگیری مقدماتی آموزش های اروپایی بوده؛ عبارتی بجای استفاده از سبک و روش علمی مدرن به تقلید نظریات فلسفی و تئوریک پرداخته شده است. هیچ کدام از این دو راه به بازخوانی و بازسازی نقادانه سبک فکر و طرز زندگی ایران و ایرانیان، آنطور که باید و شاید، نبرده اند. در دوران جهانی شدن ارتباطات و اطلاعات، اگر ما از مدرنیته غرب تحمل همه گونه های نژادی، فکری و عقیدتی و مدارا با مخالف و منتقد، احترام به رأی و حقوق شهروندی و جایگاه "قانون" را می آموزیم، غرب نیز خود را به اخلاق زرتشتی - ایرانی و متافیزیک عربی-اسلامی (ابن عربی و غزلی) که رویکرد یک بعدی بدان برای ایران مشکل آفریده است، نیازمند می یابد.

در دوران مدرن هر چند استفاده از دستاوردهای مکاتب فلسفی سکولار و مدرن غرب، اعم از سوسیالیست و یا لیبرال، کمک زیادی به بیداری ایرانیان کرده اند، ولی هنوز روشنفکران دوران مدرن نتوانسته اند جایگاه پیشکسوتان ایرانی در دوران بعد از حمله اعراب را، چه در زمینه فلسفه و علم (مانند فارابی و ابن سینا) و چه در شعر و ادبیات (فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی) پر کنند. چند دلیل عمده را می توان عامل این نازیبی فرهنگی و علمی دانست. نخست اینکه

مدارس علمي حوزوي به دکان تربيت دين فروش و آخوند محضري و منبري و رساله نويس و بعد از حکومت اسلامي به آخوند قاضي و بازجو و شکنجه گر تبديل شده است که نه تنها خود بازار مکاره تربيت واعضان فاسد و جاهل بوده اند بلکه بطور جدي از ورود دانش و فلسفه مدرن به ايران جلوگیری کرده و مي کنند. درس آموختگان دانشگاهي خارج از کشور نیز، در بهترين صورت، دل در آنجا و پا در اینجا داشته، بايد همزمان در چند جبهه فعاليت مي کردند؛ هم مسئله بقا و زندگي در جامعه اي متفاوت، هم شناخت و باروري فرهنگ ايراني، هم مخالفت با تحجر در داخل و تجدد در خارج را، بدون هيچ حمايت مادي و معنوي در داخل و خارج از کشور، به پيش مي بردند. بهمين دليل عمدتاً نتوانسته اند به جايگاه و مرتبت توليد گر، چه در غرب و چه در ايران دست يابند. در غرب حامل هويت فرهنگي شرق، و در شرق متهم به غربي بودن شده اند. با توجه به کثرت روز افزون ايرانيان در خارج از کشور، بنظر مي رسد که گسترش ارتباطات و فعال کردن نهادهاي فکري و فرهنگي ايراني مي تواند راه برون رفتي از اين مشکل باشد.

سه پايه اصلي هر نظام و تمدن بشري عبارت از سياست، اقتصاد و جامعه مي باشند. همانطور که در سياست هدف اصلي "کسب و حفظ قدرت"، در اقتصاد "کسب و توليد ثروت"، در جامعه نیز هدف اصلي "کسب و حفظ وحدت" بوده است. تا اينجاي کار، برداشتها از مفاهيم فوق در عموم نظام هاي بشري، کما بيش شبیه همدند. آنچه در طول زمان تغيير کرده است همانا ابزار و منافع مورد استفاده در هر زمينه بوده است.

در عالم سياست "ابزار و منابع قدرت" در جوامع بدوي قبيلگي و قومي، عمدتاً "جنگ و غارت" بود. لشکر کشي ها و کشورگشايي ها و اي بسا جنگ هاي درون قبيلگي عامل اصلي صعود و افول تمدنهاي بدوي و قومي بودند. بنيادگرايان مذهبي اسلامي، نوع اخلاقي نژاد، که در دوران پسا مدرن، هنوز معتقدند امام زمانشان بزور شمشير جهان را پر عدل و داد خواهد کرد و با چنين توجيهات سخي و مسخره اي، تروريسم دولتي را توجيه مي کنند، از اين سنخ طرز فکر و سياست بدوي پيروي مي کنند.

یک قدم جلوتر، ابزارهاي قدرت سياسي و يا "حفظ نظام" در درون جوامع غير دموکرات، در دوران قبل و بعد مدرنيته، "سرکوب و استثمار" بوده است. نظام هاي سياسي مذهبي، بيش از ديگران، به اين اهرم حفظ قدرت متوسل شده اند. بهمين دليل استبداد مذهبي از بدترين نوع استبداد، استثمار و تبعيض بوده است، چرا که با سرکوب سيستماتيک هر صدا و آواي مخالف و منتقد در درون جامعه، باعث به تعويق افتادن پروسه تحول و پيشرفت جامعه براي مدت طولاني تر بوده است.

نوع قدرت سياسي کم ضررتر در دروان ما "دموکراسي و حاکميت قانون" مي باشد. فقدان آشنايي و بکارگيري اين سيستم، پاشنه آشيل نظام هاي سياسي خاورميانه، منجمله ايرانيان بوده است. دموکراسي، با بکارگيري مکانيزمهاي کنترل دروني، ضرر و زيان کمتر دارد چرا که از امکان "جنگ و غارت" و نیز "سرکوب و استثمار" عريان حاکمان، تا حد زيادي مانع مي شود و پيش از آنکه کار به جاهاي باريک برسد، آن مکانيزم هاي کنترل و متعادل کننده دروني، يعني نهادهاي مدني و قانوني جامعه، از خود واکنش نشان داده وارد عمل شده، و در صدد اصلاح امور بر مي آيند. بعبارتي، دموکراسي خودش را در مقابل فشارهاي داخلي و خارجي روئين تر مي کند و در پروسه عمل با تغيير

شرایط منطبق می‌گردد. حال آنکه نظام های سیاسی غیر دموکراتیک، اعم از سلطانی ایرانی و خلیفه گری و ولایت فقیه اسلامی، سرنوشتشان با خونریزی گره خورده، و با جنگ و انقلاب رقم زده می‌شود.

در عرصه اجتماعی، هر جامعه و تمدنی برای "کسب و حفظ وحدت" مردمانش، به ابزار و منابع پیوند دهنده اجتماعی، نیازمند است. پیوندهای مشترک بشری یا خونی (بقول لیبرال و سوسیال-داروینیست ها ژنتیکی فامیلی و قبایلی و نژادی)، زبانی و فرهنگی (قومی) و اعتقادی (مذهبی و ایدئولوژیک) بوده و می‌باشند. مارکس از توجه به اهمیت پیوندهای اجتماعی بازماند، و بهمین دلیل مبنای پیوند اجتماعی در نظامهای مارکسیستی به داروینیسم و تبعیض ژنتیکی نژادی در سوسیال-ناسیونالیسم آلمان، و یا تقسیم بندی قومی در اتحاد جماهیر شوروی سابق (توسط لنین و استالین) منجر شد. آنها مذهب را بالکل مذموم اعلام کرده و در عمل پایه پیوندهای اجتماعی را بر یک حلقه پایین تر از مذهب، یعنی نژاد و قوم، بنا نهادند. فارغ از اینکه مذهب اساساً آمده بود تا بر کشاکش ها و تفرقه اقوام و قبایل پایان دهد، و بنابراین، در زمینه رشد و شکوفایی اجتماعی، یک مدار بالاتر از پیوند های قومی و نژادی قرار داشته و دارد. بهمین دلیل تقسیم بندی های نژادی و قومی در نظام های سوسیالیستی سابق، از هلوکاست آلمان در زمان هیتلر گرفته تا قتل عام های نژادی یوگسلاوی سابق، به برافراشته شدن مرزهای بیشتر قومی، بعد از فروپاشی دیوار برلین، انجامید. جامعه شناسی چپ غرب که بشدت تحت تأثیر آموزه های مارکس و نئوداروینیسم قرار دارد، هنوز به تبیین تئوریک جامعی در شناخت کم و کیف ماهیت روابط اجتماعی امروزی نرسیده است. مطرح ترین جامعه شناسان مانند کلهون [6]، یوری [7]، و فولر [8] به آلترناتیو روشنی در این زمینه نرسیده، خود سر در گم و دنباله رو تحولات اند. نئوسوسیالیست ها به انترناسیونال انسانی، نئولیبرال ها به گلوبال اقتصادی و بازار آزاد جهانی، کما اینکه بنیادگرایان مذهبی و اسلامی نیز، مانند احمدی نژاد در ایران، دلشان به هاله نور، شمشیر خونریز و جهل گستر امام زمانشان که قرار است از چاه جمکران ظهور کند، گرم است.

در زمینه اقتصادی نیز منابع و ابزار کسب و تولید ثروت، در طول تاریخ متحول شده اند. این سیر تحول گذاری طولانی از نیروی فیزیکی بدنی انسان و بعد حیوانات اهلی در جوامع بدوی، تا بکارگیری ماشین و اکنون استفاده از انرژی ذرات و نانو تکنولوژی را طی کرده است. برخلاف تعریف مارکس که "ابزار تولید" را موتور محرک اقتصاد می‌داند، بنظر می‌رسد که درست تر باشد تا "منبع انرژی" یعنی همان نیروی تولید گر ابزار، که در صدر آنها نیروی خلاق آگاهی و دانش بشر قرار دارد، و به آدمی انگیزه ساخت ابزار و قدرت انطباق فعال بامحیطش می‌دهد، را موتور محرک اقتصاد بدانیم. در جوامع بدوی که قبایل انسانی با شکار و جمع آوری دانه و میوه به امرار معاش می‌پرداختند، این نیروی تولید گر و یا منبع انرژی، "نیروی فیزیکی بدنی" در بکارگیری ابزار ساده مانند سنگ و چوب بود. در دوران کشاورزی انسان توانست با اهلی کردن دامها و نیز کشف انرژی آتش، به ساخت و استفاده از ابزار کارآتر فلزی بپردازد، با بکارگیری آنها بر روی زمین به خود کفایی بیشتر رسید، از زندگی کوچ نشینی دست کشید، و به ساختن روستاها و شهرها روی آورد. در آیین های باستانی ایرانیان منابع انرژی مانند خورشید، آتش، آب و باد و زمین و نیز حیوانات اهلی مورد احترام و ستایش بودند. ستودن خورشید و آتش و دامهای اهلی در آیین میترائیسم و دین زرتشت را باید از این حیث، یعنی اشراف و آگاه شدن انسان به نقش کلیدی این منابع انرژی در بهبود تولید کشاورزی آن روزگار، ارزیابی، فهم و تبیین نمود.

منظور از این توضیحات نشان دادن اهمیت ضرورت بازخوانی و بازسازی فرهنگ و تاریخ ایران از آغاز تا امروز است. بازخوانی نه از روی حب و بغض این و آن- با عینک تئوریک صرفاً غربی و یا تعصب صرفاً اسلامی - بلکه تنها به این دلیل که با اشراف به آن تفاوت های بنیادین تاریخی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی بتوانیم خودمان را بهتر بشناسیم. در آنصورت جایگاه و توانمندی ها، ضعف ها و قوت ها، و به طبع آن، چالشها و فرصت های پیش رو را بهتر لمس کرده، چگونگی استفاده از تجارب و دستاوردهای دیگران را نیز بهتر خواهیم آموخت.

وانگهی، این تفاوت بین تمدن های مدرن صرفاً مذهبی نیست که مثلاً فکر کنیم سکولاریسم و مذهبی شرقی و غربی ندارد. مذهب و سکولاریسم در شرق و غرب زاده بستر تاریخی، محیط فرهنگی و شیوه تولید و زندگی خویشند. اقوام و مذاهب و ایدئولوژی ها در پاسخ به مشکلات مردم این نواحی به شیوه تولید و زندگی متفاوت رسیده اند (تولید عمدتاً متکی بر قنات در ایران، رودخانه و صحرا در میان سومری ها و اعراب، و دریا در مورد فنیقی ها و بعد هم یونانی ها و رومی ها). بنابراین بحث بازخوانی تاریخ و فرهنگ ایران را نباید به بحث مذهبی و یا ایدئولوژیک خاصی فروکاهید. بدرستی در شرایط امروز ایران که حاکمان مذهبی از "پستان دین شیر دنیا می دوشند" "خدای ایران زمین نیز با سکولارهاست"، همانها که خواهان جدایی دین و دولت اند و تضییع حقوق مردم بنام دین را تاجر و دجالیت می دانند.

براین باورم که باید نگاهی نقادانه به علوم انسانی اروپا، و نیز آموزه های حوزوی عربی-اسلامی داشت. تئوری های علمی مدرن اروپا در پاسخ به مسائل جامعه ای با سنت های متفاوت مبتنی بر تثلیث فکری و سیاسی و نیز مالکیت خصوصی و شکل بندی طبقاتی خاص آن بوده است. متقابلاً، احکام شرعی مربوط به جوامع عربی-اسلامی نیز منحصر به شکل بندی عشیرتی و بدوی اعراب بوده اند. شکل تولید و جامعه ایران با هر دو فرق اساسی داشته و دارد. جامعه ایران، تاریخاً جامعه ای با نظام دوآلیته و در عین حال چند قومی، چند فرهنگی، چند مذهبی بوده که در دوران مدرن از ایدئولوژی های مختلف نیز تأثیر پذیرفته است. این تنوع و چندگانگی به ایرانیان پتانسیل و توانمندیهای منحصر بفردی جهت رشد و توسعه انسانی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، حد اقل در منطقه خاورمیانه داده است. حفظ وحدت و تمامیت ارضی این کشور در گرو پاسداشت این تنوع و چندگانگی، یعنی رفع تبعیضات قومی، مذهبی و ایدئولوژیک می باشد.

بهمین دلیل، کپی برداری از تئوری های عرفی و احکام شرعی سایرین، هیچ کدام حلال مسائل ایران نبوده و نمی توانند باشند. دیر و یا زود ایرانیان لازم خواهند دید تا بجای رونویسی از تئوری های غرب، و یا سرسپاری به احکام مذهبی شرعی عربی-اسلامی ملایان حاکم، (بمنظور یافتن پاسخی درست به مسائل روز و انطباقشان با شرایط دائماً متحول شونده دوران جهانی شدن) ضمن استفاده از متدهای علمی مدرن، با احیای ارزشهای اخلاقی فرهنگ ایرانی، و نیز فلسفه وحدت وجود مسلمانان، تاریخ خود را بازخوانی کرده، به راه حلی علمی، منطقی، اخلاقی دست یابند. عبارتی اگر از فرهنگ خسروانی اهمیت "اخلاق و خرد ورزی"، از تمدن غرب "روش و متد علمی شناخت"، و از مسلمانان "قانونمندی و توحید وجود" را بیاموزیم، هموار کردن راه آینده دشوار نخواهد بود. ژاپنی ها هم برای دوره ای، بویژه بعد از شکست در جنگ جهانی دوم، از غرب تقلید کردند ولی نهایتاً مجبور شدند تاریخ خود را بازخوانی کرده و با

تکیه بر هویت اصلی خودشان، راه خود بسوی آینده را بگشایند[9]. سران حکومت فعلی که با القاء الگوی فکری و زندگی عربی - اسلامی در ایران در پی تغییر هویت تاریخی - فرهنگی ایران، و نیز انکار حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اکثر ایرانیان (غیر خودی) برآمده اند، راه بجایی نبرده، از کرده خود پشیمان خواهند شد.

ضمناً برای قضاوت در مورد تأثیرات مثبت و یا منفی هر نظام فکری و یا اجتماعی، لازم است تا از پیشداوری ها و صافی های مربوط به تعلقات قومی، مذهبی و عقیدتی پرهیز کرده، شناخت علمی را به گرایشات فکری، تعلقات اجتماعی، و منافع اقتصادی کوتاه مدت فرونگاهیم. مثلاً، در مورد ارزیابی جایگاه قومیت، مذهب و ایدئولوژی بسیاری از ما به افراط و تفریط می افتیم. فرضاً در ارزیابی حمله اعراب به ایران لازم است تا آثار مثبت و منفی آن، بی طرفانه مد نظر باشند. در این زمینه، سه تأثیر سوء حمله اعراب به ایران را می شود اینگونه برشمرد: اول، عربیزه کردن ایران و تخریب و تعطیلی فرهنگ ایرانی؛ دوم، زنده کردن فرهنگ و روابط بدوی قبیله‌ای که منجر به جنگهای ویرانگرایی و قبیله‌ای متعاقب آن در ایران شد؛ و سوم، استفاده ابزاری از دین در خدمت همان نظام موروثی و استبدادی سلطنت بنام خلیفه گری و حالا ولایت مطلقه فقیه. همدستی و همکاسه شدن دین و دولت، جز در مورد اولیای دین، باعث رواج تبعیض دینی و مانع بسط و گسترش علم و دانش و پیشرفت جامعه بوده است.

از میان تأثیرات مثبت حمله اعراب به ایران نیز می توان به سه مورد اشاره کرد: اول اینکه طلسم و سنت خدایگانی نظام استبداد موروثی شاهنشاهی ایران فروریخت، آموزش و دانش از انحصار شاهزادگان و روحانیون بیرون آمد و برای دوره ای عمومیت و عمق بسا بیشتری یافت. مفاخر ادبی و علمی ایران بطور قریب باتفاقی، بعد از حمله اعراب به ایران سربر آوردند. عبارتی شوک بزرگی که به ایرانیان وارد شد باعث گردید تا اندیشمندان ایرانی بار دیگر در پی احیای هویت متفاوت خود برآیند. سوم، انتخاب خط عربی برای نوشتن فارسی ب که ه گسترش و تعمیق ادبیات و دانش ایرانیان کمک غیر قابل انکاری نمود.

ادامه دارد...

Tuesday, 12 September 2006 ( ۲۰ شهریور ۱۳۸۵ )

از نظرات و پیشنهادات شما استقبال می شود، آدرس وبلاگ: <http://gozarbedemocracy.blogspot.com>

مأخذها:

1. Peiser, B., Climate change and civilisation collapse. 2006.  
Can be accessed at: [www.policynetwork.net/uploaded/pdf/peiser\\_ch\\_10.pdf](http://www.policynetwork.net/uploaded/pdf/peiser_ch_10.pdf)
2. Brooks, N., Climate change forged first civilizations: scientist. 2006, NORWICH (Reuters (Can be accessed at: <http://go.reuters.com/newsArticle.jhtml?type=scienceNews&storyID=13417039&src=rss/scienceNews>
3. Mapes, J., Climate Change Linked to Civilization Collapse 2001, National Geographic News . can be accessed at: [http://news.nationalgeographic.com/news/2001/02/0227\\_climate4.html](http://news.nationalgeographic.com/news/2001/02/0227_climate4.html)

- .4 Chronology, W.H., Harappan Civilization ca. 3000-1500 BC. 2006, The Web Chronology Project. Can be accessed at: <http://www.thenagain.info/WebChron/India/Harappa.html>
- .5 اسماعیل, نوري علا, ضرورت مذهب زدایی از مفهوم بنیادین حکومت. 2006, آرشیو جمعه گردی ها. آدرس مقاله <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2006/ES.Notes.090806-legitimacy.htm>
- .6 Calhoun, C.J., Critical social theory : culture, history, and the challenge of difference. Twentieth-century social theory. 1995, Cambridge, Mass. ; Oxford, UK: Blackwell. xxvi, 326 p.
- .7 Urry, J., Sociology beyond societies : mobilities for the twenty-first century. International library of sociology. 2000, London ; New York: Routledge. 255 p.
- .8 Fuller, S., The new sociological imagination. 2006, London ; Thousand Oaks, Calif.: SAGE. viii, 231 p.
- .9 Sardar, Z., Orientalism. Concepts in the social sciences. 1999, Buckingham [England] ; Philadelphia: Open University Press. viii 136 ,p111.